

الگوی نظری توانمندسازی فردی و جمعی به مثابه آزادی با تأکید بر دیدگاه‌های کانت و آمارتیا سن

محمود متوسلی^۱، حمیده دباغی^{۲*} و افروز عباسی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۷/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۰۱

چکیده:

توسعه فرایندی از ارتقا و افزایش انتخاب است که در خود گزینه‌های جدید و تازه را جای می‌دهد. هدف نهایی و تعالی آن نیز تحقق آزادی انسان، افزایش گزینه‌های انتخاب و بازتولید ثبات است. آزادی انسان، با قدرت‌دهی یا «توانمندسازی» همسوست. حال سؤال این است چه موانعی سبب می‌شود تا پتانسیل‌های فردی در مسیر توانمندسازی شکوفا نشود و انسان به آزادی نرسد؟ مقاله حاضر از جمله تحقیقات بنیادین است و با روش استدلالی در پی افزایش شناخت و بسط نظری است. ساختار نظری عمدتاً مبتنی بر دیدگاه‌های نظری کانت و آمارتیا سن پیرامون آزادی و توانمندسازی است؛ بنابراین پس از بسط نظریه این دو صاحب‌نظر، پیرامون جایگاه انسان، در تدوین و ارائه الگوی نظری توانمندسازی به ضرورت وجود اخلاقیات انسان، توانمندسازی و کنش جمعی و کنش انسانی و نهادها به عنوان سه رکن اصلی در مدل مورد نظر می‌پردازیم. در بخش نتیجه‌گیری با بسط منطقی، این سه رکن را به یکدیگر متصل می‌سازیم. از نظر سن، انسان هم ابزار تحقق دستاوردهای اجتماعی و هم غایت و متعالی‌ترین هدف است. کانت در رویکردی انتزاعی‌تر، انسان را معطوف به شناسایی و تحقق والاترین خیر و خوبی و هدف نهایی را «تعالی رشد اخلاقی» می‌داند که در گروهی کنترل ماکزیم‌ها یا اصل یا قاعده‌ای اخلاقی است. انسان به مثابه موجودی خودتعیین‌گر، مختار و دارای استقلال در ادبیات کانت، هسته تئوری اصول اخلاقی اوست و می‌توان آن را در معنای قدرت‌دهی به افراد، خودشناسی، اعتمادبه‌نفس و اقتدار درونی به کار برد و در مفهوم توانمندسازی بازشناخت. حال آنکه کنترل، آزادسازی و بسط کنش‌های فردی از طریق تجلی کنش‌های جمعی در قالب مفهوم نهاد، شکل می‌گیرد. انسان متعلق به دنیای حسی و طبیعی عضوی از جهان هوشمند است و اراده انسانی را همسوی اراده قدسی و عبور از تمایلات و خواسته‌های نفسانی قرار می‌دهد. چنین تغییری در انسان و بالفعل ساختن توانمندی‌های ذهنی و سپس عینی وی، در سیستم باورهای فردی که تثبیت و تداومش از طریق نهادها، یا همان کنش‌های جمعی تجلی‌یافته، میسر می‌شود.

کلیدواژه‌ها: آزادی کانتی، انسان خود تعیین‌گر، توانمندسازی، فقدان قدرت، نهادها.

۱. استاد گروه اقتصاد اجتماعی نهادی، دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران. motvasel@ut.ac.ir

۲. دکتری جامعه‌شناسی، گرایش مطالعات توسعه اجتماعی و روستایی از دانشگاه تهران (نویسنده مسئول). h.dabaghi@yahoo.com

۳. کارشناس ارشد علوم اجتماعی. afrooz.abbasi09@gmail.com

مطالب مندرج در این مقاله از پایان‌نامه کارشناسی ارشد تحت عنوان "فرایند تغییر ذهن، دین و توسعه اقتصادی" و رساله دکتری تحت عنوان "مطالعه کارآفرینی اجتماعی معطوف به توانمندسازی زنان" استخراج شده است.

طرح مسئله

توسعه در ساده‌ترین تعریف، به معنای فرایندی از ارتقا و افزایش انتخاب است که در خود گزینه‌های جدید و تازه را جای می‌دهد. توسعه، مفاهیمی چون تغییر، اصلاح و بهبود را در خود دارد و تلاشی مستقیم را برای بهبود مشارکت می‌طلبد. توسعه همچنین با مفاهیمی چون مشارکت، انعطاف‌پذیری، نگرش‌ها، کارکرد نهادها و کیفیت زندگی مرتبط است. همانطور که شافر (۱۹۸۹) بیان می‌کند، توسعه با تولید ثروت، نه فقط در معنای پول و دلار، بلکه با تولید ارزش مترادف است (به نقل از ساتلر وبر، ۲۰۰۶: ۱۵). توسعه جمعی در اینجا ناظر بر توسعه اجتماعات محلی است یعنی اجتماعی که می‌توان از آن‌ها به‌مثابه یک کل واحد نام برد. اجتماعات محلی، شامل مردمانی است با مشکلاتی خاص که در تلاش‌اند تا توانمندی‌ها و قابلیت‌های خود را برای اصلاحات و پیشرفت، به کار ببرند (ماتسیچ، ۲۰۰۴: ۵۶ به نقل از ساتلر وبر، ۲۰۰۶: ۱۵). چنین تعریفی از توسعه اجتماعات محلی در بطن خود، وامدار مفهوم یک سیستم خودسازمان‌ده و مستقل از کمک‌های جانبی و کلیتی خودبسنده است. کلیتی منسجم که بزرگ‌تر از مجموع اجزای آن است. سیستم متشکل از اجزای دارای حیاتی که به صورت خودکار و خودانگیخته خود را برای خلق و ایجاد کیفیتی جدید بدون اثر نیروهای خارجی یا طرح اجرایی، سازمان‌دهی می‌کند (اندریسن، ۲۰۰۵: ۶۲). چنین سیستم خودبسنده و خودسازمان‌دهی به ابزاری برای سازمان‌دهی و ایجاد نظم دوباره نیازمند است. هدف نهایی و تعالی آن نیز تحقق آزادی انسان، افزایش گزینه‌های انتخاب و بازتولید ثبات در این سیستم است؛ یعنی استفاده از کنش‌هایی که برای افزایش اختیار، افزایش کنترل، افزایش قدرت مذاکره و چانه‌زنی و افزایش گزینه‌های انتخاب انسان، به انجام می‌رسد و به معنای دقیق کلمه یعنی تحقق آزادی؛ بنابراین از این منظر می‌توان گفت آزادی هسته و محور فرایند توسعه است. آمارتیا سن در کتاب "توسعه به‌مثابه آزادی" به توانمندی‌های افراد بیشترین توجه را دارد و آزادی فردی را عنصر سازنده و بنای توسعه می‌داند. وی دلایلی را بیان می‌کند که در دو دسته قابل پیگیری است: اول، استدلال مبتنی بر ارزشیابی: منظور این است که آیا آزادی‌های مردم ارتقا یافته است. دوم، استدلال مبتنی بر اثربخشی یا تأثیر: یعنی تحقق توسعه کاملاً وابسته به کنشگری آزاد مردم است (سن، ۲۰۰۰: ۴).^۱

اما این سؤال مطرح می‌شود که اگر هدف نهایی توسعه، آزادی انسان و تحقق "انسان بی‌قیم و خودسرپرست و اجتماعاتی خودسازمان‌ده" است؛ چه موانعی سبب می‌شود پتانسیل‌های

1. Amartya Sen. (2000) b.

فردی در مسیر توانمندسازی شکوفا نشود و انسان به آزادی نرسد؟ چگونه می‌توان فرایند توانمندسازی فردی و اجتماعات محلی را به‌گونه‌ای پیش برد که به آزادی بشر و تحقق اجتماعی خودبسنده و خودسازمان‌ده منتهی شود؟

در مقاله حاضر به منظور پاسخ به سؤالات فوق و همچنین بازنمایی مفهوم آزادی و گستردگی حوزه اثر آن بر زندگی انسان، مباحث انتزاعی کانتی حول مفهوم آزادی همانند انواع آزادی، وظیفه و غیره معرفی خواهد شد. سپس تلاش می‌شود تا اندیشه کانت در تناسب با گستره زندگی فردی و اجتماعی انسان، عملیاتی شود. بدین منظور از اندیشه آمارتیا سن و مفاهیمی چون فقدان قدرت و لزوم توانمندسازی انسان که پیش‌درآمدی بر آزادی از نوع بیرونی است، استفاده خواهد شد. کلیت ساختار مقاله مبتنی بر سؤالاتی پیوسته و به هم مرتبط است که بر اساس ربط منطقی و نظری، طرح شده و نویسندگان در پی پاسخ به آنها هستند. در بخش جمع‌بندی و دیگرام (شماره ۵)، مسیر تحقق آزادی انسان از منظر نظری و مبتنی بر اندیشه کانت و آمارتیا سن، ارائه می‌شود.

روش تحقیق

در هر تحقیق علمی، طرح بحث و مشخص کردن پارادایم یا روش پژوهش گامی اساسی و مهم است و از طریق معرفت‌شناسی پژوهش حاصل می‌شود. از نظر بلند (۲۰۰۱)، تشخیص ماهیت دانش به عنوان اولین گام، مسئله و دغدغه اصلی معرفت‌شناسی است. گام دوم به چگونگی دستیابی به دانش اختصاص دارد و در آخرین مرحله، روش پژوهش تعیین می‌شود (متوسلی، ۱۳۹۴: ۴۱۴ و ۴۱۵). مقاله حاضر از منظر جنس پژوهش و علم معرفت‌شناسی، در حوزه تحقیقات بنیادین، قرار می‌گیرد. تحقیقات بنیادین، در پی شناخت جدیدی است که لازمه پدیده‌های اجتماعی است و هدف از آن‌ها، کشف روابط و ایجاد شناخت جدید و پیشرفت دانش است، هرچند که هیچ کاربرد و فایده مستقیمی مطمح نظر نباشد (میلر: ۱۳۸۴: ۱۷ و ۱۸). از منظر برد پژوهش نیز این مقاله در حوزه پژوهش‌هایی با برد کلان است؛ یعنی پژوهش‌هایی که از مطالعه تجربی و انضمامی فاصله گرفته و به مباحث نظری نزدیک شده است (صادقی فسایی و عرفان‌منش، ۱۳۹۴: ۶۴). در مورد چگونگی دستیابی به دانش (مرحله دوم معرفت‌شناسی)، عموماً از شیوه استنتاج قیاسی یعنی حرکت از کل به جزء بهره گرفته است. در مرحله آخر یعنی روش تحقیق، از روش اسنادی استفاده شده است. روش اسنادی هم به‌منزله

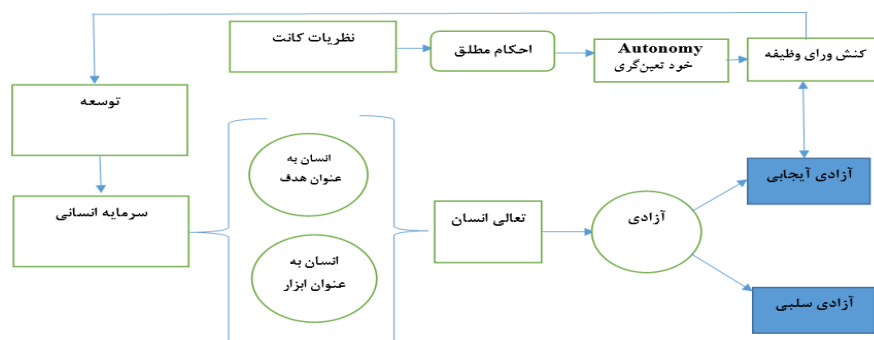
روشی تام و هم تکنیکی برای تقویت سایر روش‌های کیفی در پژوهش‌های علوم اجتماعی مورد توجه است (صادقی فسایی و عرفان‌منش: ۱۳۹۴: ۶۳).

به بیان دیگر می‌توان گفت اگر منطق و مشاهده را به‌عنوان ارکان علم، در نظر بگیریم که شامل جنبه‌های سه‌گانه‌ای است: نظریه، جمع‌آوری داده‌ها و تحلیل داده‌ها (ببی: ۱۳۸۱: ۶۱)، موضوع مقاله حاضر، تمرکز بر نظریه است؛ بنابراین با تمرکز بر نظریه‌های کانت و آمارتیا سن و به‌کارگیری شیوه استنتاج قیاسی، تلاش کرده تا از شیوه تفکر و دیدگاه آن‌ها نسبت به انسان و آزادی استفاده کرده و در قالب دیاگرام‌های علت و معلولی، آن را نشان دهد.

ضرورت تحقق آزادی: انسان به‌مثابه هدف یا ابزار؟

یکی از مهم‌ترین مفاهیم و رکن هر اندیشه و نظریه‌ای، توجه به جایگاه انسان است. دیدگاه نسبت به انسان و جایگاهش در اندیشه نظری، به رویکردها و سیاست‌های متفاوتی، منتهی می‌شود. مفاهیمی چون توسعه و آزادی نیز در نظریات و رویکردهای مختلف، در تناسب با جایگاه انسان، تعریف و تعیین می‌شود. آمارتیا سن توسعه را افزایش رفاه و آزادی‌هایی می‌داند که انسان آن را دنبال می‌کند و شامل غنی‌سازی زندگی انسان با ادبیات، موسیقی، هنرهای زیبا و سایر اشکال تظاهرات فرهنگی است (سن a، ۲۰۰۰: ۳). از نظر سن، برخورداری از تولید ناخالص ملی به ازای هر نفر نمی‌تواند موفقیت‌های توسعه‌ای عمده و مهمی را برای کشورها به دنبال داشته باشد در صورتی که سرمایه و انباشت موسیقی، هنر، ادبیات و (به بیان کلی‌تر فرهنگ)، اندک و محدود است (سن، ۲۰۰۰: ۳). او، پنج نوع متفاوت از آزادی را از دیدگاهی ابزاری^۱ بیان می‌کند: ۱. آزادی سیاسی، ۲. امکانات و تسهیلات اقتصادی، ۳. فرصت‌های اجتماعی؛ ۴. تضمین شفافیت^۲ و ۵. تأمین حمایتی^۳. این انواع حقوق و فرصت‌ها، به ارتقای قابلیت‌های عمومی انسان کمک می‌کنند. همچنین ممکن است به تکمیل یکدیگر بپردازند یا یکدیگر را تقویت کنند (سن b، ۲۰۰۰: ۱۰).

1. "Instrumental" perspective
2. Transparency guarantees
3. Protective security



عکس ۱: جایگاه انسان در اندیشه کانت و آمارتیا سن

در ادبیات آمارتیا سن، "توسعه انسانی"، بیانی از مفهوم آزادی است. «دانستن توسعه انسانی، به توسعه قابلیت‌های افراد برای انجام کاری اشاره دارد که به دلیلی برای آن‌ها ارزشمند است و انتخاب آن‌هاست. از نظر سن، تفاوتی حیاتی میان اهداف و ابزار وجود دارد» (سن، ۱۹۹۸: ۷۳۴). از نظر وی، «چیزی در ذات دیدگاه کهنه و مستعمل "سرمایه انسانی" گم شده و مغفول مانده است».

مقوله توسعه انسانی مورد نظر سن، افراد را با شایستگی‌ها، قابلیت‌ها و مهارت‌های اختصاصی اما ممکن در یک جامعه، به صحنه کنش‌های مولد در تمامی ابعاد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی وارد می‌کند؛ بنابراین "انسان‌ها فقط مهم‌ترین ابزار برای دستاوردهای اجتماعی نیستند بلکه آن‌ها خود غایت و متعالی‌ترین هدف هستند" (همان). در این نگرش انسان همچون ابزاری برای ارتقا و رشد محسوب می‌شود. در نگرش اولیه، نگاه به انسان بر اساس انگاره عینیت‌گرایی (Objectivism) است و در نگاه پیشرفته‌تر (Subjectivism)، ذهن و مهارت انسانی در خدمت قرار می‌گیرد تا محصول عینی تولید و رشد را موجب شود. همچنین سن، تمایزی میان دو نوع از آثار توسعه اجتماعی یعنی آموزش، مراقبت‌های بهداشتی و غیره، بر قابلیت‌های انسانی و کیفیت زندگی او قائل است: «الف) تأثیر مستقیم بر قابلیت‌ها که انجام بسیاری از کارها را برای مردم ممکن می‌سازد. ب) تأثیر غیر مستقیم بر قابلیت‌ها که از طریق افزایش بهره‌وری‌ها و درآمدها و همچنین پرورش قابلیت‌های مردمی که اگر درآمد کمتری داشتند و فقیرتر بودند، نمی‌توانستند انجام دهند» (همان: ۷۳۵).

به‌زعم آمارتیا سن، «وقتی توسعه انسانی در سبک و سیاقی گسترده‌تر دیده شود، اثر مستقیم (بر رفاه و آزادی انسان) فعالیت‌های عمومی در بهداشت، آموزش و غیره بایستی محاسبه شوند. علاوه بر این، لازم است تا نقش آن‌ها در شکل‌گیری و استفاده از سرمایه انسانی

و به اصطلاح به منظور افزایش بهره‌وری و گسترش تولیدات واقعی کالا نیز در نظر گرفته شود» (همان: ۷۳۴). سن که به خوبی به مفهوم سرمایه انسانی و توجه تک‌بعدی به آن آشنایی دارد، مفهومی از توسعه انسانی را طرح می‌کند که در آن آموزش‌ها به منظور شفافیت و تعالی ظرفیت قابلیت‌های افراد برای انجام کار است که ارزش و انتخاب آن‌ها برای کنشگر، عقلانی است و توجه استدلالی دارد. سن ارزش توجه به آموزش، بهداشت و درمان و تأمین اجتماعی را با هدف افزایش کارایی نیروی کار با هدف غایی تولید و رشد بیشتر زیر سؤال می‌برد و معتقد است این اقدامات که در مفهوم توسعه انسانی خلاصه می‌شود، قرار است در نهایت و مستقیماً به طول عمر بیشتر و کاهش بیماری، شادمانی و کامیابی و کمال زندگی بینجامد، حتی اگر به کارایی نیروی کار منجر نشود. از منظر سن، نگرشی کوتاه‌بینانه به توسعه منابع انسانی و یا سرمایه انسانی آنچنان ذهن افراد را محصور کرده که خود انسان ابزار قرار گرفته و گویا برای تولید بیشتر باید فدا شود. با اتخاذ چنین دیدگاهی، نگرش به انسان، از حوزه انگاره عینیت‌گرایی، فراتر می‌رود و با عینک ذهنیت نگرسته می‌شود. آمارتیا سن، ذهن و مهارت انسانی را در خدمت تولید محصول عینی و رشد، نمی‌داند. به بیان دیگر، در اولویت‌دهی به تولید محصول و ابژه، آمارتیا سن، ذهن انسان - یعنی سرشت وجودی و تبلور و جلوه روح خدایی - را به مثابه یک سوژه، برتری می‌دهد. وی اولین تلاش‌های سازمان‌یافته در خصوص توجه به شایستگی‌ها و قابلیت‌های انسانی را در آثار آدام اسمیت جستجو می‌کند، بینشی که به طور طبیعی در مجموعه انگاره‌های تئوریزه‌سازی مکانیکی اقتصاد، همواره مغفول مانده است. اهداف غایی که سن به آنها توجه می‌کند، انعکاس پیش ذهنیت‌های او از جهان‌بینی پیرامون انسان و آنتولوژی اوست، درحالی‌که نگاه عینیت‌گرایی و هدونیستی به انسان، بالاترین حد کارایی نیروی کار را به جهت تولید عینی و توسعه کمی، می‌داند.

کانت علاوه بر عوامل محیطی خارجی که بعدتر، آمارتیا سن به آن‌ها اشاره دارد، به عوامل درونی نیز توجه دارد. در اندیشه کانت انسان و آزادی وی، هدف است. آزادی از منظر کانت به دو نوع: آزادی درونی^۱ و آزادی بیرونی^۲، قابل تفکیک است. آزادی بیرونی ناشی از وجود قوانین، مقررات و محدودیت‌های که توسط دولت یا هرگونه کنش جمعی بر مردم، اعمال می‌شود. برای دستیابی به آزادی بیرونی یا به عبارتی آزادی سلبی لازم است افراد مطابق با وظیفه‌شان، عمل کنند. قوانینی که به آن‌ها مصونیت از ظلم، تعدی، زور و تجاوز بدهد؛ قوانینی که طبق آن‌ها افراد وظیفه دارند به حقوق یکدیگر احترام گذاشته و آزادی افراد در

1. Inner Freedom
2. Outer Freedom

همزیستی و سازگاری با سایر افراد جامعه باشد. تیلور نیز در نوشته‌های سیاسی‌اش، نشان می‌دهد آزادی از نظر نوع، متفاوت است. یک آزادی منفی یا سلبی وجود دارد که مبتنی بر "آزادی از" (Freedom from...) است و به معنای آزادی از موانع و مکانیسم‌های محدودکننده است. تا زمانی که قیودی چون مقررات، قوانین، دیگران و یا سایر مکانیسم‌ها، مانع پیشرفت فرد نشوند و برعکس مصونیت را برای او و سایر افراد جامعه فراهم کنند، آن فرد آزاد است و در پناه آزادی، انسان می‌تواند به نداشته‌هایش، امیدوار باشد. آزادی که به انسان فرصت می‌دهد تا هویت و شخصیت واقعی خود را تجلی و تکامل دهد. آزادی که فقط با وجود آن، خلاقیت‌ها و نبوغ افراد به عرصه عمل وارد می‌شود و در سطح جمعی، زنجیره‌ای از اکتشافات و خلاقیت‌ها، چهره دنیای بیرونی را متحول می‌سازد؛ اما نوع دیگری از آزادی وجود دارد که سخت‌تر شناسایی، درک و حاصل می‌شود و آن آزادی مثبت، ایجابی یا "آزادی برای" (Freedom for...) است.

این آزادی مبتنی بر امکان شناسایی و تحقق خیر و خوبی (Good) است یا آن‌گونه که تیلور بیان می‌کند: «*تعالی رشد اخلاقی*»^۱. (تیلور، ۱۹۹۵: ۲۵۸). همچنین کانت، انسان را موجودی خودتعیین‌گر معرفی می‌کند. مفهوم خودتعیین‌گری^۲، (اختیار، اقتدار، خودمختاری) هسته‌ی تئوری اصول اخلاقی کانت را تشکیل می‌دهد و آن بخش از اراده‌ی انسان که همسو با اراده‌ی قدسی عمل می‌کند با استفاده از این مفهوم، تعریف می‌شود. مفهومی که برگرفته از عقاید ژان ژاک روسو^۳ (۱۷۱۲-۷۸) در "قرارداد اجتماعی"^۴ (۱۷۶۲) است؛ آنگاه که به ترسیم جامعه ایده‌آل می‌پردازد و بیان می‌کند افراد، از آزادی طبیعی خود برای انجام هر کاری که بخواهند، صرف‌نظر می‌کنند تا در عوض به دستاوردی ارزشمندتر برسند. به بیان دیگر؛ انسان به محدود کردن خود در چارچوب قوانین درونی و خودساخته می‌پردازد و بدین شکل به آزادی دست می‌یابد که آن را "*آزادی اخلاقی*"^۵ می‌نامند (ثروپ، ۲۰۱۵: ۳۱).

خودتعیین‌گری، خودمختاری، اقتدار یا Autonomy مورد نظر کانت، فقط پایه‌ی مادی، ندارد و به قدرت‌دهی به افراد، خودشناسی، اعتمادبه‌نفس، اقتدار درونی و خمیرمایه‌ی قوی شخصیتی اشاره دارد. کانت معتقد است خودتعیین‌گر بودن، مختار بودن، قیّم خود بودن و اقتدار داشتن تنها شامل قانون‌مند بودن خود فرد نیست بلکه به مقید کردن هر جامعه‌ای و یا قلمرو

1. An excellence of moral development
2. Autonomy
3. Jean-Jacques Rousseau (1712-78)
4. On the Social Contract
5. Moral freedom

غایت‌های اجتماعی اشاره دارد یعنی قانون‌گذاری خودمختارانه که فرد در وجود و شخصیت خودش اعمال قانون می‌کند و جامعه و دیگران را نیز به این مسیر هدایت می‌کند. قانون هم برای یک فرد و هم برای دیگران است (همان: ۳۱). آزادی می‌تواند بر اساس این که آیا به شکل "ابزار" و یا به شکل "ذاتی"، منافع خود را نشان دهد نیز، تشخیص داده شود. اگر ذاتی باشد، آنگاه آزادی برحسب سرشت و جایگاه خودش ارزش‌گذاری می‌شود، نوعی دارایی که افراد برای کسب آن تلاش می‌کنند و اگر ابزاری باشد، وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف و یا راهی برای کسب منافع دیگر برای فرد، خواهد بود (اینگام، ۱۹۹۳: ۱۸۱۷)؛ اما انسان به‌عنوان هدف در اندیشه کانت و به‌مثابه هم هدف و هم ابزار در رویکرد آمارتیا سن، از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟

انسان کانتی، موجودی متعلق به دو دنیای حسی^۱ و دنیای هوشمند است. کانت در توضیح این دیدگاه، به دو نوع اراده اشاره می‌کند: اراده قدسی^۲ و اراده انسانی^۳. درحالی‌که اراده قدسی، تنها در مسیر خیر عمل می‌کند و هیچ تمایلی برای عملکردی غیر از این ندارد، اراده انسانی تمایلات غیر اخلاقی نیز دارد و همواره خود را مایل به انجام کنش‌های غیر اخلاقی می‌یابد (استرن، ۲۰۱۵: ۱۳). کانت اراده انسانی را، به دو بخش قوه عقلی و تمایلات نفسانی تقسیم می‌کند درحالی‌که اراده قدسی این‌گونه نیست. این نوع تقسیم‌بندی که کانت، برحسب آرمان‌گرایی استعلایی‌اش ارائه می‌دهد، تفاوت میان قلمروهای معنوی (نومن) و مادی (فنومن)^۴ یعنی دنیای هوشمند و دنیای حسی را ترسیم می‌کند (همان: ۱۷). اگرچه حالات روحی یا اصول اخلاقی ذهنی در اراده قدسی، منطبق و سازگار با اصول اخلاقی عینی است، اما برای انسان این‌گونه نیست. برای تحقق آن انسان نیازمند تلاش است (همان: ۱۶) برای رسیدن به آزادی درونی باید خود را به اصول اخلاقی محدود کند. اصول اخلاقی که اراده انسان را در جهت اراده قدسی قرار می‌دهد. تمایلات درونی (Inclinations) و تمایلات و انگیزه‌های بیرونی (Desire)، همگی بر کنش‌های انسان تأثیرگذارند و انسان برای مقابله با آن‌ها انرژی و وقت زیادی را مصرف می‌کند، لذا وجود این قیود اخلاقی برای او لازم است زیرا اگر از این قیود رها شود، یقیناً به سمت پست‌ترین بعد وجودی خود (اسفل‌السافلین) پیش می‌رود؛ تمایلی که کانت آن را شر افراطی و مطلق (Radical Evil) می‌نامد؛ اما اگر این قیود برای فرد درونی شود، از فرشته‌ها نیز فراتر می‌رود زیرا به انتخاب خود، با وجود محدودیت‌های عینی،

1. World of sense and intelligible world
2. Divine will
3. Human will
4. Noumenal and Phenomenal

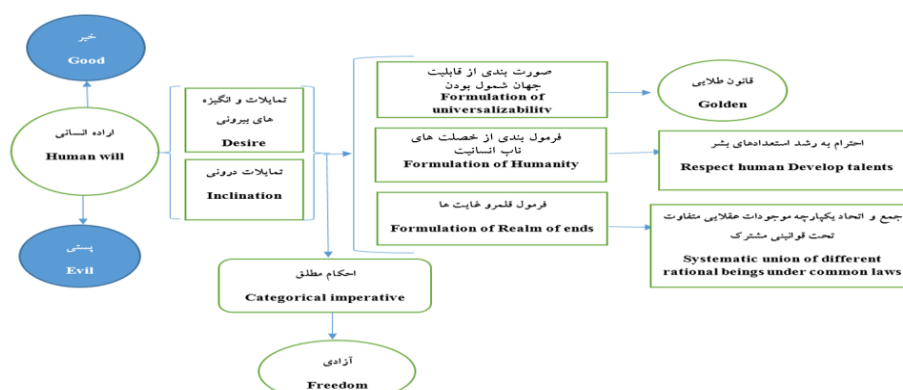
ذهنی، زمان محدود و عقل محدود خود، این راه را در پیش گرفته است. نباید از یاد برد که انسان در مقابل، دارای ظرفیت‌های بیکران ذهنی و شگفتی‌های درونی است که باید کشف و فرصت تجلی آن‌ها در محیطی آماده کشت و غنی‌سازی، فراهم شود.

یافته‌های تحقیق: تشخیص سه عنصر مهم در تحقق توانمندسازی فردی و جمعی

۱. قوانین اخلاقی معطوف به تحقق آزادی

پرورش ذهن افراد و رسیدن به آزادی درونی، نیازمند معرفی مرجع و اصولی بنیادی است. احکام مطلق کانت به‌مثابه یک مرجع، در مقاله حاضر معرفی خواهند شد. در پاسخ به این سؤال که: *قوانین اخلاقی چیست و وجود آن، چه ضرورتی در مسیر تحقق آزادی بشر دارد؟* بایستی گفت: اخلاقیات به‌زعم کانت، نیروی مشخصی برای ما دارد. نیرویی که شکل فرمان یا الزام و وجوب به خود می‌گیرد و به انسان باید و نبایدها را دیکته می‌کند. کانت این بایدها و نبایدها را، "محدودیت"^۱ یا "ضرورت و وجوب"^۲ می‌نامد (استرن، ۲۰۱۵: ۱۶). از منظر فلیپ استرتون لیک^۳ "قوانین اخلاقی بدین دلیل برای ما دستوری به نظر می‌رسند که اراده و توجه ما، لزوماً منطبق با آن عمل نمی‌کند؛ بنابراین، قوانین اخلاقی برای اراده عقلایی محدود^۴، به‌مثابه یک محدودیت و قید، به نظر می‌رسد" (همان: ۲۷). قیود اخلاقی، به‌گونه‌ای عمل می‌کنند تا بتوانند ذهن و قوه تخیل را از تمایلات و خواسته‌های نفسانی در تعارض با تعالی روح و در تقابل با خصلت فضیلت‌طلبی او آزاد کنند. این الزامات، نه قید به معنای مانع برای استعلائی ذهن، بلکه دقیقاً برخلاف آن، تسهیل‌کننده راه و فرایند خلوص ذهنی، تأمین‌کننده فرصت برای ذهن و انرژی ذهنی برای پرداختن به اموری که به‌صورت متعادل به نیازهای حسی و خواسته‌های نفسانی او پاسخ می‌دهد و هم این‌که مأموریت او به‌عنوان عضوی از جهان هوشمند را با تقویت خصلت‌های درونی (فرهنگ‌سازی ذهن) محقق می‌کند.

1. Constraint
2. Necessitation
3. Philip Stratton lake
4. Finite Rational will



عکس ۲: از اراده انسانی تا آزادی (یافته‌های نظری)

کانت بحث می‌کند که آزادی و قانون اخلاقی متقابلاً متضمن یکدیگرند؛ یعنی آزاد بودن، مقید و متعهد بودن به قوانین اخلاقی است و بالعکس (ثروپ، ۲۰۱۵: ۶۶). این قیود اخلاقی، ویژگی‌های خاصی دارند. این احکام نباید به صورت شرطی باشند. شرط می‌تواند وجهی از عقل استدلالی باشد اما کردار و کنشی که مقوم آن روح ناب و نیروی قدسی است، شرط ندارد بلکه ماهیتی فراحسی و فراذهنی دارد و همانند عشق واقعی، از منبعی بی‌انتهای از ذخایر، جاری می‌شود. چشمه جاری است که پایانی ندارد. وایت، مثال زیبایی را در رد شرطی بودن رفتار و اصول اخلاقی به صورت زیر بیان می‌دارد. "اگر تو به من راست بگویی من هم به تو راست می‌گویم و اگر به من خیانت کنی من هم به تو خیانت می‌کنم" (وایت: ۲۰۱۵: ۴۱). احکام شرطی، موجب رسیدن به آزادی ایجابی، نخواهند بود. او برای رسیدن به آزادی ایجابی، احکام مطلق^۱ را معرفی می‌کند. این احکام قطعی بوده و تحت هیچ شرایطی تغییر نخواهند کرد و همواره در مسیر خیر مطلق‌اند. کانت برای آن‌ها سه فرمول‌بندی در نظر می‌گیرد که شامل: فرمول جهان‌شمول بودن^۲، فرمول آدمیت (انسانیت)^۳ (آدمی را آدمیت لازم است) و فرمول قلمرو اهداف^۴ یا در برخی ترجمه‌ها پادشاهی اهداف^۵ است (ثروپ: ۲۰۱۵: ۶).

در مورد فرمول‌بندی جهان‌شمول بودن کانت بیان می‌کند که "تنها طبق ماکزیمی^۶ عمل کنید که بتواند تبدیل به قانونی جهانی شود" (همان: ۱۰۰). ماکزیم، "قانونی ذهنی فرایند کنش بوده و با قوانین عینی، متفاوت است" (وود، ۲۰۱۵: ۴۳). ماکزیم، اصل یا قاعده‌ای اخلاقی

1. Categorical imperative
2. Universalizability
3. Humanity
4. The Realms of Ends
5. The kingdom of Ends
6. Maxim

است که پشتوانه و زیربنای عمل است. خمیرمایه شخصیتی است که در پس وجود ما قرار می‌گیرد و به گونه‌ای شهودی در رفتار و کردار ما تجلی می‌یابد و برای توضیح بیشتر این فرمول مثال قول دروغ^۱ را بیان می‌کند. فرمول دوم احکام مطلق، فرمول انسانیت است: به صورتی عمل کنید که در قبال انسانیت عمل می‌کنید، چه نسبت به خودتان و چه فرد دیگری، همواره به‌طور هم‌زمان به‌عنوان هدف و نه فقط به‌عنوان ابزار (ثروپ، ۲۰۱۵: ۱۰۱). اندیشه آمارتیا سن را می‌توان به این فرمول نسبت داد. آمارتیا سن، جای ابزار و هدف را تغییر می‌دهد و یا حداقل برای سیاست‌گذاری، هر دو را در یک جهت می‌بیند و تولید، رشد و توسعه را همه در خدمت تعالی انسان، می‌داند. ابزار بودن انسان را، در مقابل ابزار سرمایه، اگر استعداد و قابلیت‌های انسانی و ابعاد روحی و غیره در نظر بگیریم، منظور و تفسیر بهتری از سن نشان می‌دهیم. فرمول سوم، قلمرو غایت‌هاست. طبق این فرمول، خواسته و تقاضای اصول اخلاقی این است که ما همیشه خود را بازیگر و دیکته‌کننده قانون در حوزه اهداف و غایت‌های والای انسانی ببینیم. انسانی که حد والای (Legal Person) یک شخصیت قانونی و تجسمی از قانون است (همان) می‌توان گفت این فرمول ترکیبی از دو فرمول اول است. در این فرمول، کانت به ویژگی خودتعیین‌گری^۲ انسان که می‌توان آن را مترادف با مختار و صاحب اقتدار بودن دانست، اشاره دارد. خودتعیین‌گری از دیدگاه کانت، بدین معناست که فرد تابع قوانینی باشد که برای خودش وضع می‌کند (Auto = خویش خویشتن و nomos = قانون). این قانون‌گذاری و تعیین‌کردن حدود، نوعی خودسازی بوده که به آزادی ایجابی منجر خواهد شد؛ اگر گفته مشهور کانت یعنی: «Nature gives the Rule» را در نظر بگیریم و طبیعت و سرشت انسانی را (Nature) کانتی در انسان بدانیم؛ در این صورت انسان آرمانی که عملش، مقوم فطری دارد (و متأثر از تمایلات و نفسانیات نیست)، خود-دیکته‌کننده و طراح قوانین و قواعدی است که از شأن و سرشت انسانی انتظار می‌رود.

کانت معتقد است دستیابی به خیر مطلق، نیازمند توجه به وظیفه است. بر این اساس او در تحلیلش به مفهوم وظیفه یا Duty می‌پردازد. اولین نکته‌ای که کانت بدان اشاره دارد این است که برای داشتن خیری مطلق، عمل و کنش مبتنی بر وظیفه کافی نیست، بلکه انسان بایستی در ورای وظیفه عمل کند (همان: ۹۶). تا زمانی که انسان در راستای اعمال خیر، تحت کنترل و تابع دستور باشد، اگرچه کار صحیحی انجام می‌دهد اما عمل او را نمی‌توان در راستای خیر مطلق دانست؛ زیرا خود فرد، به این باور نرسیده و برای او شهودی و ملکه ذهن

1. Lying promise
2. Autonomous

نشده است که باید کار درست را انجام دهد و در نتیجه ذهن او همچنان در قید بوده و به آزادی درونی دست نیافته است.

کانت بر این باور بود که بهتر است تا تمایلات و نیازهای انسان، در مسیر هدف و انجام کنشی باشد که عقلانیت نیز آن را، تقاضا دارد (ثروپ، ۲۰۱۵: ۹۸). بر این اساس وی بر تلاش برای پرورش تمایلات طبیعی انسان تأکید دارد اما هنگامی که بشر، خود را تنها عضوی از دنیای حسی و طبیعی^۱ می‌داند، نمی‌توان انتظار داشت که خرد در کنش‌هایش، تجلی یابد و به بیان کانت، خرد عملی^۲، محقق نمی‌شود. برای همین تا زمانی که کنش‌های ما، تحت سیطره علل طبیعی است و از سوی آن‌ها تعیین می‌شود، نمی‌توانیم کنش‌های خود را، آزاد و فارغ از قیود بدانیم. برای آزاد بودن و فعلیت داشتن خرد و عقل عملی، انسان بایستی خود را عضوی از جهانی بداند که کانت آن را دنیای هوشمند^۳ می‌نامد (همان: ۶۶). کانت، اراده عقلایی را در پیوند با مفهوم آزادی می‌داند زیرا کنش عاقلانه، تحت مفهوم آزادی عمل کردن است. کنش‌های موجودی عقلایی، به وسیله قانون خرد تعیین می‌شوند.

عقلانی بودن کنش در دیدگاه کانت - به جای قوانین طبیعی - با معیارهای قوانین اخلاقی، سنجیده می‌شود (همان). این قوانین اخلاقی محدودیت‌هایی خارجی نیستند، بلکه به سرشت طبیعت حقیقی اراده عقلایی، تعلق دارند و تا آنجا که اراده با چنین قانونی تعیین یابد، عزم و اراده، خود را شناسایی و تعیین می‌کند. کانت نتیجه‌گیری می‌کند برای عقلایی بودن، فرد باید به صورت مقتدرانه و مستقل (بر اساس ندای فطری خود) عمل کند (همان). عقل و خرد انسان و عزم و اراده درکنش او، زمانی فضیلت دارد که به جهان هوشمند باور داشته باشیم. هوشمندی که ماورای حس عینی و حس ذهنی انسان است. هوشمندی که وحدت روح کل عالم وجود است؛ بنابراین آزاد بودن، حریت، استقلال و اقتدار اراده یا خودتعیین‌گری، متضمن آن است که اصول بنیادی انگیزه، اصول مادی و عینی یا به تعبیر کانت، اصول رسمی، صوری و اعتباری نباشند. کانت، تنها بازنمایی چنین اصولی (مبتنی بر جهان هوشمند) را قانون اخلاقی یا قانون بنیادی خرد ناب عملی می‌نامد (همان: ۶۷).

۲. کنش جمعی معطوف به توانمندسازی فردی و اجتماعات محلی

در سیر پیشرفت‌های بشر، می‌توان نمونه‌های بسیاری از پیشگامان فکری فرهنگی، هنری و تکنولوژیک را یافت که در نهایت، هدف‌شان، نه فقط خلق اندیشه و اثری نو و توسعه

1. Natural world
2. Practical reason
3. Intelligible world

پیشرفت‌های تکنولوژیکی که فراتر از آن یعنی همانا تحقق آرمان‌های انسانی یا آزادی بشر بوده است. همچنین تمامی انقلاب‌ها و اعتراضات بشر در طول تاریخ همواره به منظور افزایش کنترل و توانایی انسان بر خودش بوده است. اگرچه برخی در عمل، شر و شیطانی و نه در جهت خیر بوده اما حداقل شعار اولیه همه این انقلاب‌ها، آزادی انسان است. به بیان دیگر؛ قرار گرفتن تحت هر نوع قیود و چارچوب‌های ملموس و ناملموس و در تعارض با اصل آزادی انسان، همواره نفی شده است. این قیود و چارچوب‌های محدودکننده از منظر برخی، اقتصادی است و از نقطه نظر گروه دیگر مذهبی. برخی قیود را درونی و در حیطه تفکرات و عقاید فکری فرد می‌دانند و بعضی بیرونی و تحمیل شده از جهان واقعی. به طور مثال؛ مارکس از سیطره و سلطه شیوه تولید بر آزادی انسان، گلایه داشت و مالکیت شخصی را دستمایه قدرت صاحبان قدرت می‌دانست و آن را زیر سؤال برد. نیچه معتقد بود حضور کلیسا و رهبران مذهبی، در همه عرصه‌ها و رویدادهای مرتبط با احوالات فردی مانند حکمرانی، ازدواج و طلاق انسان، موجب سلب آزادی از انسان شده است؛ بنابراین او با اعلام مرگ خدای کلیسا، انسان تحت قیومیت را به نقد کشید چرا که به زعم وی، انسان نیازی به قیوم ندارد. کانت نیز با توجه به قیود درونی و محدودکننده پتانسیل‌های فردی انسان، در واژه‌نامه و چارچوب فلسفی‌اش، مفهومی تحت عنوان روشنگری را مطرح می‌کند که به معنای در هم شکستن درگیری‌های فردی و شکوفایی قابلیت‌های انسانی است و فقدان روشنگری را مترادف با ناتوانی در به‌کارگیری و استفاده از توان درک و فهم انسانی می‌داند (همان: ۲۲۴). کانت با طرح این اصطلاح، به مفهوم قدرت‌دهی یا به بیان دیگر «توانمندسازی»^۱ نزدیک می‌شود.

توانمندسازی، مفهومی است که با مراجع قدرت مرتبط است و به افزایش توان افراد در به دست آوردن کنترل بیشتر بر روی زندگی‌شان (توسط خود آن‌ها یا به کمک دیگران) اشاره دارد (استپلس، ۱۹۹۰). «تفکرات مدرن پیرامون قدرت، از نوشته‌های نیکولا ماکیاولی (شاهزاده، در ابتدای قرن ۱۶) و توماس هابز (لویاتان، در اواسط قرن ۱۷) آغاز می‌شود» (سادان، ۱۹۹۷: ۳۳) و سرآغازی برای مبحث توانمندسازی است. به بیان دیگر؛ توانمندسازی را می‌توان فرایند قدرت‌دهی یا «گذار و حرکت از یک وضعیت منفعل، به وضعیتی خلاق و پویا در حیطه کنترل دانست. نیاز به توانمندسازی، بخشی از تحقق ماهیت انسانی است زیرا که فرد فاقد قدرت، بر خود و بر محیط پیرامونش، قادر به تشخیص و شناسایی پتانسیل‌های ذاتی خود نیست» (همان: ۱۴۳)؛ بنابراین قدرت، ریشه مفهوم توانمندسازی است. بتلیوالا (۱۹۹۳)، در تعریفش از قدرت،

1. Empowerment

«آن را دارای دو بعد محوری می‌داند. کنترل بر منابع (فیزیکی، انسانی، عقلانی، مالی و خود) و کنترل بر ایدئولوژی‌ها (باورها، ارزش‌ها و نگرش‌ها). اگر قدرت را به معنای کنترل بدانیم، بنابراین توانمندسازی فرایند به دست آوردن این کنترل است. توانمندسازی، فرایند انتقال از یک حالت فقدان قدرت (Powerless) به وضعیتی با کنترل نسبتاً بیشتر بر زندگی، سرنوشت و محیط‌زیست است. این انتقال می‌تواند هم نشان‌دهنده بهبود توانایی ادراک‌شده از میزان کنترل و هم ارتقا و بهبود توانایی‌های واقعی برای کنترل باشد. چنین معنایی از اصطلاح قدرت، آن را در قرابت زیادی با مفهوم توانمندی انسانی قرار می‌دهد» (گیتا سن، ۱۹۹۷: ۲).

از مهم‌ترین پیامدهای فردی توانمندسازی، می‌توان به خودباوری، دستیابی به کنترل، خودتعیین‌گری، حق انتخاب، برخورداری از شأن و منزلت زندگی بر اساس ارزش‌های فردی، افزایش ظرفیت برای رسیدن به حق خود، استقلال، حق تصمیم‌گیری، آزادی عمل، افزایش آگاهی و ایجاد قابلیت اشاره کرد. توانمندسازی یک ارزش ذاتی است که ارزش ابزاری نیز دارد، هم در سطح فرد و هم در سطح اجتماعی مطرح است و می‌تواند به توسعه اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی بینجامد. به‌رغم وجود تفاوت‌های بسیار در عوامل، شکل‌ها و پیامدهای توانمندسازی، می‌توان آن را معادل با گسترش و بسط آزادی انتخاب و عمل انسان دانست (نارایان، ۲۰۱۰: ۴۷). چنین تعریفی برای مفهوم توانمندسازی، مشابه با تعریف کانت از آزادی درونی ناشی از خودمختاری و اقتدار حاصل از رعایت قوانین درونی و حذف ماکزیم‌های غیر مجاز و کنش بر مبنای احکام مطلق است. به‌نوعی می‌توان گفت، آزادی درونی نوعی به دست آوردن قدرت است که حتی در شرایط بحران، تنگدستی نوعی اعتمادبه‌نفس و احساس توانمندی به فرد می‌دهد که با ذهن آرام و با اشتیاق و امید به حل ریشه‌ای مسائل و برداشتن موانع بپردازد.

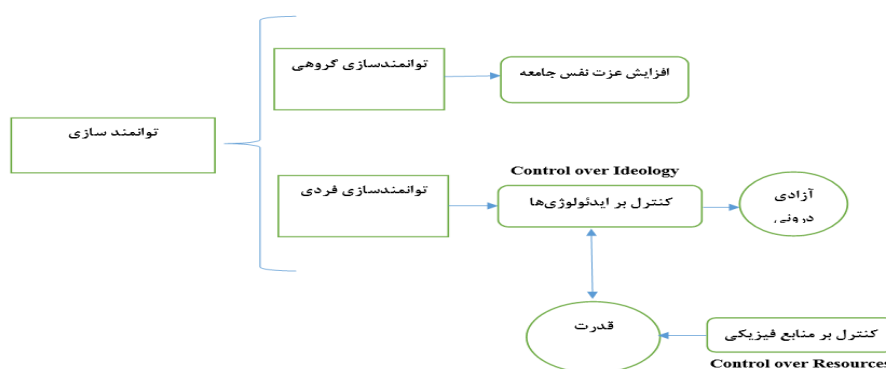
از منظر برد و دامنه توانمندسازی می‌توان آن را فرایندی گروهی، مشارکتی و توسعه‌ای دانست که از طریق آن افراد و گروه‌های طردشده، کنترل بیشتری بر زندگی و محیط خود به دست می‌آورند، به منابع باارزش و حقوق اولیه و اهداف مهم زندگی دست می‌یابند و بدین طریق، از حاشیه‌نشینی و طرد اجتماعی آن‌ها کاسته می‌شود. به طور مثال فقرا، به دلیل فقدان دارایی‌ها و همچنین عدم برخورداری از قدرت مذاکره و چانه‌زنی با نهادهای رسمی و غیر رسمی، انتخاب‌های بسیار محدودی دارند (نارایان، ۲۰۱۰: ۴۷). توانمندسازی به آن‌ها کمک می‌کند تا از قید بندهای اسارت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی جسمانی، رهایی یابند. توانمندسازی به: «گسترش دارایی‌ها و قابلیت‌های فقرا برای مشارکت، چانه‌زنی و مذاکره،

تأثیرگذاری، کنترل و پاسخگو کردن نهادهایی که بر زندگی آنان تأثیر می‌گذارند» اشاره دارد (بانک جهانی به نقل از نارایان، ۲۰۱۰: ۴۷). به‌زعم پارسونز (۱۹۸۸)^۱، توانمندسازی فرایند تغییر درونی و بیرونی است. فرایند درونی، با حس فرد یا باورش نسبت به توانایی‌های فردی در تصمیم‌گیری یا حل مشکلاتش، آغاز می‌شود. فرایند بیرونی، توانایی کنشگری و اقدام فرد، کاربرد دانش عملی، اطلاعات، مهارت‌ها، قابلیت‌ها و سایر منابع جدید اندوخته‌شده در طی این فرایند ذهنی را نشان می‌دهد (سادان، ۱۹۹۷: ۷۶). توانمندسازی را می‌توان شامل دو نوع فردی و گروهی دانست. نظریه‌پردازان و روانشناسانی چون روتر^۲ (۱۹۶۶) و باندورا^۳ (۱۹۸۹)، متصل کردن دو گروه ساخت و سازه روان‌شناختی را در تعریف توانمندسازی فردی مطلوب دانسته‌اند. اولین گروه، ساخت و سازه شخصیتی است و منبع کنترل^۴ نام دارد (روتر، ۱۹۶۶) و گروه دوم ساخت و سازه شناختی است که بر خودکارآمدی^۵ شخص و تغییر جنبه‌های زندگی تحت کنترل وی متمرکز است (باندورا، ۱۹۸۹).

در این تعاریف، منبع کنترل یک مفهوم پیوسته داخلی و خارجی است. افرادی که دارای منبع کنترل درونی (Internal) هستند، از انگیزه‌های درونی نیز برخوردارند؛ بنابراین پیروزی-هایشان بیشتر تحت کنترل است نسبت به کسانی که منبع کنترلشان در خارج از وجود آنها قرار دارد. فردی با منبع کنترل بیرونی (External)، کنترل را از بیرون دریافت کرده و به تحت تأثیر بودن از سوی شانس، سرنوشت یا سایر عوامل قدرت معتقد است (روتر، ۱۹۶۶ و لونسون^۶، ۱۹۸۱ به نقل از سادان، ۱۹۹۷: ۷۷). میزان کنترل فردی بر روی زندگی یا به بیان دیگر؛ توانمندی فردی انسان متأثر از منابع بیرونی، به مفهوم ساختارهای متأثر از انسان و مؤثر بر کنش انسان است (سادان، ۱۹۹۷: ۷۷). از منظر ارجاع مفهوم توانمندسازی به دو نوع آزادی می‌توان گفت توانمندسازی از طریق رعایت حقوق افراد و انجام وظایفشان نسبت به یکدیگر که موجب شکل‌گیری آزادی سلبی است، ایجاد می‌شود. آزادی سلبی و توانمندسازی بیرونی را می‌توان همسو با هم دانست. مفاهیمی که شرایط و بستر مناسب را برای تحقق آزادی درونی فراهم می‌آورند. لذا آزادی درونی، فراتر از آزادی بیرونی است و طبق گفته کانت دستیابی به آن، نیازمند جهد و تلاشی جانکاه (Strive) است. آزادی درونی نیز طبق تعریف بتلیوالا (۱۹۹۳)، مترادف با دستیابی به قدرت است. توانایی انسان به‌منظور کنترل ایدئولوژی‌ها،

1. Elisheva Sadan
2. Rotter
3. Bandura
4. Locus of control
5. Self-efficacy
6. Levenson

نگرش‌ها و باورها. می‌توان گفت؛ توانمندسازی درونی بدان معناست که انسان‌ها با انتخابی گسترده‌تر، از سطحی بالاتر نیروهای بالقوه ذهنی‌شان در جهان مادی استفاده کنند و به‌طور هم‌زمان اهداف رهایی‌بخش و ایجابی در حوزه آزادی ترسیم می‌کنند که معطوف به تعالی آن‌هاست و برای دستیابی به آن به تلاش و کوشش می‌پردازند. فرایند به دست آوردن چنین کنترلی بر خود، نیازمند توجه به محدودیت‌های انسان به‌عنوان موجودی با تمایلات و نیازهای نفسانی^۱ است. موجودی که طبق گفته کانت علاوه بر عضویت در دنیای هوشمند^۲، عضوی از جهان حسی^۳ نیز هست. از منظر آمارتیا سن نیز، تحقق آزادی مدنظر کانت و تعالی انسانی، از مسیر توسعه و ارتقای قابلیت‌های خود او میسر می‌شود و این به معنای ابزار قرار گرفتن انسان برای تعالی انسان است؛ وقتی نگاه به انسان، برآمده از اندیشه‌ای متعالی و به سوی هدفی عالی یعنی آزادی ایجابی باشد؛ آنتولوژی جامع و فراگیری پدید می‌آید که انواع قابلیت‌های انسانی را دربر خواهد گرفت. کانت با تمییز دو نوع آزادی، طیفی از وابستگی‌ها و قیود را ترسیم می‌کند که از سطح مادی، وضعیت معیشتی فرد، تمایلات و خواسته‌های مادی تا آزادی ذهن انسان و حصول غایت انسانی، گسترده است. انسان وابسته در طول تاریخ، برای رهایی و رسیدن به آزادی به قدرت نیازمند است.



عکس ۳: مروری بر مفهوم و ابعاد توانمندسازی

اما چرا و چگونه انسان قدرت خود را بر طبیعت و محیط پیرامونش از دست می‌دهد؟ و چگونه انسان مقید، بار دیگر آزاد می‌شود؟

1. Desires and Inclinations
2. Intelligible world
3. World of sense

«فرایندهای اجتماعی خلع قدرت، مسئول ایجاد احساس فقدان قدرت افرادند. این احساس فقدان قدرت، به فقدان احساس ارزشمندی، ایجاد حس سرزنش خود، بی تفاوتی نسبت به خود و بیگانگی با محیط منجر می‌شود. علاوه بر آن، ناتوانی فردی را در کنشگری به دنبال دارد و وابستگی فزاینده‌ای را به خدمات اجتماعی و متخصصان در حل مسائل زندگی فردی‌اش، به وجود می‌آورد». از آنجا که منابع فقدان قدرت، در فرایندهای اجتماعی ریشه دارد و کل جمعیت را ناتوان می‌کند، فرایند توانمندسازی، در تلاش برای اثرگذاری بر عاملیت انسانی و ساختارهای اجتماعی، مشتمل بر محدودیت‌ها و امکانات که این عاملیت انسانی در آن‌ها شکل گرفته و به کنش می‌پردازند، است (سادان، ۱۹۹۷: ۱۴۳). به زبان کانت، انسان وابسته و فاقد قدرت، تحت قیود متعدد اجتماعی و اقتصادی قرار می‌گیرد و آزادی خود را از دست می‌دهد. برای رسیدن به آزادی، ضرورت دارد تا انسان، از قیود به طریق سلبی، رهایی یابد و از محدودیت‌ها عبور کند تا پتانسیل‌ها و خمیرمایه درونی‌اش، ظهور و تجلی یابد. از منظر کانت، قدرت گرفتن و رسیدن به آزادی درونی از طریق رعایت احکام مطلق حاصل می‌شود و به‌نوعی همانا، پرورش ذهن افراد است. سپس این ذهن‌های پرورش‌یافته از طریق کنش در جامعه تجلی می‌یابند و نتیجه این پرورش، در کنش‌های افراد نیز بروز می‌یابد؛ اما چگونه حدود کنش‌های فردی، تعیین می‌شود؟

۳. کنش‌های انسانی و نهادها: حرکت به سوی پرورش انسان

هر فردی از بدو تولد، زندگی خود را در خانواده آغاز می‌کند که به انحای گوناگون از لحاظ نوع و مقدار تغذیه، پوشاک و محافظت، تحت کنترل قرار دارد. هنگامی که به‌مرور، کنترل خانواده کاهش می‌یابد، یک شخص خود را تحت سایر کنترل‌های جمعی می‌بیند. در قرون گذشته، یک فرد، خود را زیر سیطره کلیسا می‌دید که برای جزئی‌ترین امور و فعالیت‌های فردی نیز مقرراتی را وضع کرده بود و حتی قادر بود با اعمال مجازات فیزیکی، جان او را بگیرد. از زمان جدایی کلیسا از حکومت که اولین بار در کشور آمریکا اتفاق افتاد، کلیسا قدرت فیزیکی و اقتصادی ناشی از حقوق مالکیت خود را از دست داد و مجبور بود تنها به قدرت اخلاقی خود برای جذب پیروان تکیه کند و به نصیحت و پند و اندرز برای عمل به احکام الهی در مورد چگونگی کسب درآمد و ثروتمند شدن اکتفا کند. به بیان دیگر انسان‌ها در فرایند کنش جمعی زاده می‌شوند و به‌واسطه قوانین کنش جمعی، ویژگی‌های منحصر به فرد خود را

می‌یابند. افراد، چه بخواهند و چه نخواهند، در شکل‌های مختلف تحت کنترل جمعی^۱ قرار دارند و ملزم به رعایت قوانین کنش‌اند.

قواعد کنش یا قواعد کاری و تغییرات آن، در همه حوزه‌های فعالیت انسانی کاربرد دارد. از قوانین مجلس گرفته تا تصمیمات قضایی و احکام اداری. در اینجا مراد از قواعد کاری، همان معنی تاریخی مقررات نهاد است، در حالی که منظور از کنش جمعی که مقررات را تدوین می‌کند، مفهوم نهاد را در بر دارد. هر فعالیت گروهی تحت لوای سازمان، یک نهاد است. همچنین، هر کنش مشترک^۲ یا شباهت در کنش، مثل آداب و رسوم^۳ به طوری که آن‌ها کم و بیش درصدد کنترل برکنش فردی^۴ باشند، یک نهاد را در بر می‌گیرند (کامونز، ۱۹۷۰: ۱۲۹). به جای آنکه مثل دوران گذشته، مشیت الهی قوانین را وضع کنند، خود قوانین، توسط انواع مختلف کنش جمعی تدوین شده و این قوانین، از سوی افراد پذیرفته شده و اجرای قوانین، جزو وظایف افراد قرار می‌گیرد (کامونز، ۱۹۷۰: ۱۳۰)؛ بنابراین نهاد، از نظر کامونز، یک کنش یا عمل یا اقدام جمعی برای کنترل کنش‌های فردی^۵ است. قوانین، مقررات و آیین‌نامه‌ها^۶ قوانین کنش^۷ و یا قواعد کاری کنش جمعی^۸ هستند. یک نهاد کنشی است جمعی برای کنترل، آزادی و توسعه^۹ کنش‌های فردی (همان: ۲۶).

باید کنش جمعی را چیزی بیش از کنترل کنش فردی دانست، کنش جمعی به معنای آزادی و گسترش میدان کنش فردی نیز هست. به عبارت دیگر، کنش جمعی، ابزاری برای آزادی است (همان: ۳۴). این مفهوم به‌رغم تلاش‌های علم اقتصاد برای نادیده گرفته شدن به‌ویژه توسط پیشگام آن آدام اسمیت (۱۷۷۶)، همچنان به حرکت و پیشرفت خود ادامه داد (کامونز، ۱۹۷۰: ۲۸). بر اساس نظر کامونز، انسان موجودی خودبسنده، خودکفا و مستقل نیست و بنابراین جامعه نیز جمع جبری ساده‌افراد نخواهد بود. افراد در نهادها یا سازمان‌هایی که در آن عضوند، مشارکت می‌جویند (پارسونز^{۱۰}، ۱۹۷۰: ۱۴). ارزش‌ها نیز، اموری اساساً نهادی و مرتبط با سازمان اجتماعی‌اند. به طور مثال، ارزش آزادی به عنوان یک حق طبیعی^{۱۱}

1. Collective control
2. Associated action
3. Custom
4. Control over individual action
5. Individual Action
6. Rules, Regulations and Bylaws
7. Of action Rules
8. Working rules of collective action
9. Liberation and Expansion

۱۰. بخش مقدمه دیگر کتاب کنش جمعی کامونز (۱۹۷۰)، نوشته ادیتور کتاب: کنت پارسونز

11. Natural right

ادراک نمی‌شود؛ بلکه نوعی پیروزی و دستاوردی اجتماعی است. از این دیدگاه، آزادی، نتیجه کنش جمعی در کنترل، رهایی‌بخشی^۱ و گسترش رفتارهای افراد است. آزادی فردی، به‌وسیله کنش جمعی و از طریق ایجاد توازن و تناسب بین مشوق‌ها و تنبیهات برای افراد^۲ پیشرفت کرد. از طریق کنش جمعی منطقه‌ای حفاظت‌شده برای آزادی و امنیت کنش فردی به وجود آمد؛ امنیت خاطر^۳ برای افراد و سازمان‌ها (پارسونز^۴ به نقل از کامونز، ۱۹۷۰: ۱۵).

مفهوم نهاد در ادبیات جامعه‌شناختی به نظامی از ارزش‌ها، شیوه‌های قومی، آداب و رسوم و قوانین مرتبط است که نقش آن‌ها، استقرار رفتارهای مناسب برای ایفای کارکردهای اساسی در یک جامعه است. از منظر رویکرد نهادگرایی جدید، مفهوم «نهاد»^۵، بیانگر قواعد بازی است، قواعدی که رفتارهای افراد جامعه را شکل می‌دهند (بامول، ۱۹۹۰). نهادها را می‌توان به‌عنوان شیوه‌های نسبتاً گسترده و وسیعی از فن‌آوری یا قوانینی برای تعاملات اجتماعی تعریف کرد که حالتی از ثبات را پدید می‌آورند (نورث: ۱۹۹۰، والتر و اسمالبنون: ۲۰۱۱). نهادها به‌مثابه ساختارهایی تنظیم‌گر، هنجاری و شناختی، به تنظیم و محدود کردن فعالیت‌های انسانی برای حصول ثبات و معنادگی به رفتار اجتماعی انسان (نورث، ۱۹۹۱) عمل می‌کنند و می‌توانند گذشته را با حال و آینده پیوند دهند و ساختار انگیزه‌ای را در اقتصاد ایجاد کنند که موجب تعیین جهت تغییرات اقتصادی به سوی رشد، رکود یا افول باشد (نورث، ۱۹۹۱: ۹۷). از میان نظریه‌پردازان نهادگرایی جدید، نورث، به‌وضوح از کارکرد نهادها و انواع آن سخن گفته و در بیان ضرورت شکل‌گیری نهادها یادآور می‌شود که انسان‌ها، همواره در روابط و مبادلات متفاوت و پیچیده‌ای در زندگی اجتماعی درگیرند. از آنجا که با پیشرفت بشر در علم، دانش و تسلط بر طبیعت، همواره نوع و میزان عدم قطعیت‌ها و عدم اطمینان‌ها در زندگی آن‌ها افزایش می‌یابد، نهادها ابزاری برای ایجاد نظم در زندگی بشر به شمار می‌روند و عدم قطعیت‌ها و عدم توازن در محیط زندگی را کاهش می‌دهند (نورث، ۱۹۹۰: ۶).

بر اساس کارکرد نهادها و آنچه از آثار نورث (۱۹۹۰) و اسکات (۱۹۹۵) برمی‌آید، نهادها در دو دسته رسمی و غیر رسمی جای می‌گیرند. نهادهای غیر رسمی، تجسمی از هنجارهای فرهنگی، نظام‌های اعتقادی، اعمال و آداب و رسوم^۶ هستند. نهادهای غیر رسمی به هنجارهای

1. liberating
2. Proportioning of inducements and sanctions to individuals
3. Security of expectations
4. Kenneth H. Parsons
5. Institution
6. North
7. Cultural norms, belief systems, practices, and customs.

رفتاری و مدل‌های ذهنی افراد اشاره دارند که ممکن است میراثی از فرهنگ‌های مختلف، باورهای مذهبی، یا سیاسی بوده یا در مناطق جغرافیایی مختلف شکل گرفته باشند؛ اما آنچه مسلم است، مهم‌ترین کارکرد نهادها همانا کاهش عدم قطعیت‌ها و دستیابی به ساختاری ثابت و استوار در تعاملات انسانی است. بر این اساس می‌توان گفت که محیط نهادی می‌تواند بر رفتار انسان اثرگذار باشد و کنش بشری را تحدید کند. در درون تنظیمات هر نهادی، سازمان‌هایی ایجاد می‌شوند که برای رسیدن به منافع جمعی، اغلب شیوه‌های غیر رسمی، قوانین رسمی، یا هر دو را وضع می‌کنند (دوح و تیگن، ۲۰۰۲).

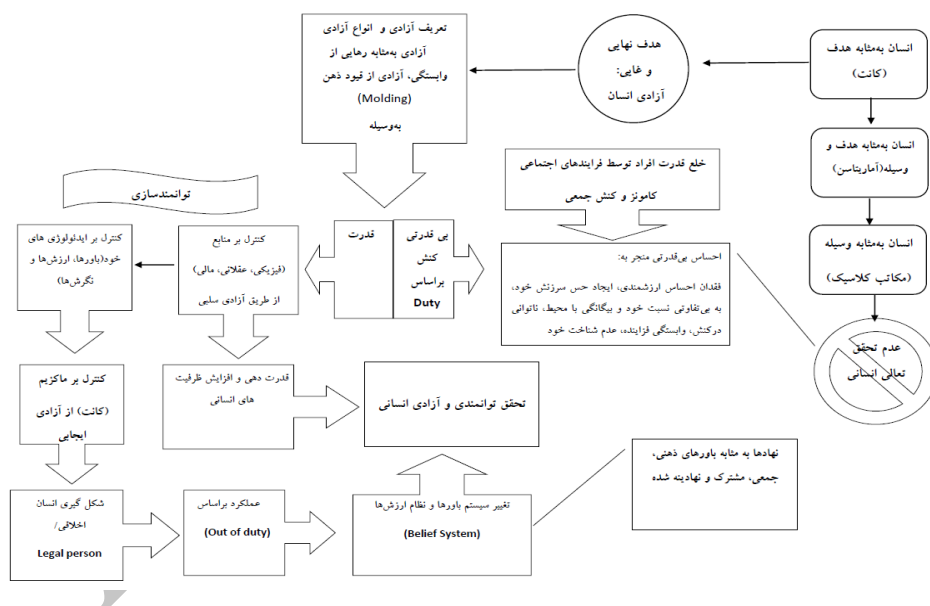


عکس ۴: دیاگرام تعاریف و کارکرد نهادها

بحث و نتیجه‌گیری

آمارتیا سن توسعه انسانی را مترادف با آزادی می‌داند و معتقد است از دیدگاه ابزاری، آزادی می‌تواند به آزادی سیاسی، امکانات و تسهیلات اقتصادی، فرصت‌های اجتماعی، تضمین شفافیت و تأمین حمایتی معطوف باشد. از نظر وی انسان در فرایند دستیابی به توسعه یا تحقق

آزادی می‌تواند هم نقش ابزار و هم هدف را ایفا کند. سن معتقد است که دیدگاه‌های قدیمی‌تر، انسان را فقط ابزاری برای توسعه می‌دانستند و به قابلیت‌ها و پتانسیل‌های انسانی و نقشی که در پیشبرد توسعه دارند، توجهی نداشته‌اند. سن، با نقد اقتصاد مرسوم و دیدگاه محدود آن نسبت به انسان، گستره مفهومی وسیع‌تری از توسعه را ایجاد می‌کند که بر بسط و ارتقای زندگی انسان متمرکز است و آن را مترادف با آزادی انسان، می‌داند. از منظر آمارتیا سن، نگرش کوتاه‌بینانه نسبت به توسعه منابع انسانی یا سرمایه انسانی، آن‌چنان ذهن افراد را محصور کرده که خود انسان ابزار شده و برای تولید بیشتر فدا می‌شود. حال آنکه با کاربرد مفهوم توسعه انسانی در سبک و سیاقی گسترده‌تر، امکان ایجاد اثرگذاری مستقیم بر رفاه و آزادی انسان، میسر می‌شود. با اتخاذ چنین دیدگاهی که مبتنی بر ذهنیت است، سن از حدود عینیت‌گرایی خارج می‌شود و با توجه و تمرکز بر ذهن و مهارت‌های انسانی به‌مثابه سرشت وجودی، در نگرش به انسان به‌سوی ایده‌های کانتی، حرکت می‌کند.



عکس ۵: دیاگرام نظری و مدل نهایی فرایند توانمندسازی به‌مثابه تحقق آزادی‌های فردی و جمعی

در اندیشه کانت، انسان و آزادی او، هدف غایی است و تمرکز وی علاوه بر عوامل محیطی خارجی، بر عوامل درونی نیز هست. کانت، با تفکیک مفهوم آزادی به دو نوع درونی و بیرونی، تعاریف جدیدی را از نسبت میان انسان با قوانین و محدودیت‌های خارجی و همچنین بندها و قیود ذهنی در دنیای واقعی نشان می‌دهد. از منظر کانت آزادی بیرونی ناشی از وجود

قوانین، مقررات و محدودیت‌هایی است که دولت یا هرگونه کنش جمعی بر مردم، اعمال می‌کند و برای رهایی از آن‌ها لازم است تا آزادی بیرونی یا به عبارتی آزادی سلبی ایجاد شود؛ اما نوع دیگری از آزادی وجود دارد که سخت‌تر شناسایی می‌شود و آن آزادی مثبت یا ایجابی است. این آزادی مبتنی بر امکان شناسایی و تحقق خیر و خوبی یا همان «تعالی رشد اخلاقی» است. در سیستم اندیشه کانتی، انسان موجودی خودتعیین‌گر است و هسته تئوری اصول اخلاقی است. به‌زعم کانت، انسان با محدود کردن خود در چارچوب قوانین درونی و خودساخته که مبتنی بر ویژگی خودتعیین‌گری است، به نوعی از «آزادی اخلاقی»، دست می‌یابد. انسان خودتعیین‌گر، هم به خودش و در وجود و شخصیت خودش اعمال قانون می‌کند و هم جامعه و دیگران را به این مسیر هدایت می‌کند. انسان کانتی، موجودی متعلق به دو دنیای متفاوت حسی و هوشمند است. او این دیدگاهش را با توضیح دو نوع اراده قدسی و انسانی، تکمیل می‌کند اما تحقق انسان با آزادی درونی یا آزادی اخلاقی، نیازمند پرورش ظرفیت‌های بیکران ذهنی و شگفتی‌های درونی انسان است. در واقع برای آزاد بودن و به فعلیت رساندن خرد و عقل عملی، انسان بایستی خود را عضوی از دنیای هوشمند بداند. کنش عاقلانه، تحت مفهوم آزادی است و به‌وسیله قانون خرد تعیین می‌شود. کانت، عقلانی بودن کنش را نه با قوانین طبیعی که با معیارهای قوانین اخلاقی می‌سنجد.

کانت از سوی دیگر با نسبت دادن ویژگی خودتعیین‌گری به انسان و بیان تعاریفی از انواع آزادی، به مفهوم قدرت‌دهی و توانمندسازی موردنظر آمارتیا سن، نزدیک می‌شود. توانمندسازی به گسترش دارایی‌ها و قابلیت‌های افراد اشاره دارد و می‌توان آن را از منظر رابطه انسان‌ها با یکدیگر، به مفهوم آزادی پیوند داد. افراد، از طریق رعایت حقوق دیگران و انجام وظایفشان نسبت به یکدیگر، به آزادی سلبی یا بیرونی دست می‌یابند. فرایند تحقق کنترل بر خود، نیازمند توجه به محدودیت‌های انسان به‌عنوان موجودی با تمایلات درونی و انگیزه‌ها و خواسته‌های بیرونی است. کانت، طیفی از وابستگی‌ها و قیود را برای انسان ترسیم می‌کند که از سطح مادی، وضعیت معیشتی فرد، تمایلات و خواسته‌های مادی تا آزادی ذهن انسان و حصول غایت انسانی، گسترده است و رهایی از آن‌ها را نیازمند تحقق انواع آزادی می‌داند. آزادی که تحقق آن از مسیر توسعه و ارتقای قابلیت‌های انسان در اندیشه آمارتیا سن، میسر می‌شود.

وقتی نگاه به انسان، برآمده از اندیشه‌ای متعالی و به‌سوی هدفی عالی یعنی آزادی ایجابی باشد؛ آنتولوژی جامع و فراگیری پدید می‌آید که انواع قابلیت‌های انسانی را در مسیر تحقق

انواع آزادی بشر، فرامی‌خواند؛ اما حلقه واسطه و عملی میان دو مفهوم توانمندسازی و آزادی اگرچه در اندیشه کانت و سن طرح نمی‌شود، در این مقاله با ربط آن به ادبیات نهادگرایی، قابل تحلیل است. نهادهایی که به ارزش‌ها، شیوه‌های قومی، آداب و رسوم و قوانین رسمی و غیر رسمی یا به بیان دیگر قواعد بازی یا قواعد کنش اشاره دارند، شیوه‌های نسبتاً گسترده‌تری از فن‌آوری یا قوانینی حاکم بر تعاملات اجتماعی را تشکیل می‌دهند، می‌توانند بر رفتار انسان اثرگذار باشند و کنش بشری را تحدید کنند. از سوی دیگر، نهادها را می‌توان به‌مثابه باورهای ذهنی جمعی، مشترک و نهادینه‌شده‌ای دانست که در تداوم کنش جمعی و جهت‌دهی به آن مؤثرند. کنش‌هایی که به قدرت‌دهی به افراد و گروه‌ها و تحقق توانمندی می‌انجامد نیز جز با تداوم کنش‌های جمعی متجلی در قالب نهادها، میسر نمی‌شوند.

منابع

- بی، ارل (۱۳۸۱). *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی*. ترجمه: رضا فاضل. انتشارات سمت، چاپ اول.
- صادقی فسایی، سهیلا و عرفان منش، ایمان (۱۳۹۴). *مبانی روش‌شناختی پژوهش اسنادی در علوم اجتماعی*. راهبرد فرهنگ، شماره ۲۹.
- متوسلی، محمود (۱۳۹۴). *نگاهی معرفت‌شناختی به جایگاه و منشأ ناولتی در توسعه اقتصادی*. فصلنامه توسعه کارآفرینی، دوره ۸، شماره ۳، ص: ۴۳۱-۴۱۳.
- میلر، دلبرت چارلز (۱۳۸۴). *راهنمای سنجش و تحقیقات اجتماعی*. ترجمه: هوشنگ نایی. نشر نی.

- Allen W. Wood. (1970). *Kant's Moral Religion*, Cornell University Press.
- Andreasen, Nancy C. (2005). *The creating Brain*, the Dana foundation. Washington DC.
- Commons, John R. (1970). *The Economics of collective action*. Edited with introd. And supplementary essay by Kenneth H. Parsons, with a biographical sketch by Selig Perlman, Madison: University of Wisconsin Press
- Lucas Thorpe. (2015). *The Kant Dictionary*, Bloomsbury Philosophy Dictionaries.
- North, D. (1991). *Institutions, the Journal of Economic Perspectives*. Vol.5, No.1. pp. 97-112.
- North, D. (1990). *Institutions, Institutional Change and Economic Performance*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Douglass C. North. (2005). "Introduction to Understanding the Process of Economic Change." Chapters, in: *Understanding the Process of Economic Change* Princeton University Press.
- Ruth Alsop- Mette Frost Bertelsen- Jeremy Holland. (2006). *Empowerment in Practice from Analysis to Implementation*, DIRECTIONS I N DEVELOPMENT. THE WORLD BANK.
- Robert Stern. (2015). *Kantian Ethics: Value, Agency, and Obligation*. Oxford University Press.
- Sadan, Elisheva. (1997). *Empowerment and Community Planning*. Translated from Hebrew by Richard Flantz EMPOWERMENT AS AN APPROACH TO POVERTY (Background paper to the Human Development Report 1997), Gita Sen. Professor of Economics and Social Sciences Indian Institute of Management.

- Sen. Amartya. (1998). *Human Development and Financial Conservatism*. Harvard University, Cambridge MA, USA. And Trinity College, Cambridge, UK.
- Sen. Amartya. (2000). a. *HOW DOES CULTURE MATTER?* Forthcoming in "Culture and Public Action" Edited by Vijayendra Rao and Michael Walton.
- Sen Amartya, (2000). b. *Development as freedom /*. FIRST ANCHOR BOOKS EDITIONAnchor ISBN: 0-385-72027-0. Author photograph by Kris Snibbe Graphs by Mark Stein Printed in the United States of America 20 19 18 17 16 15 14 13 12.
- Sattler Weber, S. (2006). *Convening Opportunity: Social Entrepreneurship in Two Community Development Initiatives*. A Dissertation Presented to the Faculty of the Graduate College at the University of Nebraska.

Archive of SID